

## بررسی ادب لفظ در نهج البلاغه

تاریخ دریافت: ۹۷/۳/۲۰ تاریخ پذیرش: ۹۷/۵/۸

قاسم رحیمیان؛ کارشناس ارشد علوم حدیث

### چکیده

از جمله جلوه‌های ادب نفس، پرهیز از کلام قبیح و رکیک است. امیرالمومنین علی علیه السلام که مودب به آداب نفسانی است، هم در به سامان بخشیدن کلام ادبی، گوی سبقت را از ادیبان ر بوده و هم در نقل مفاهیمی که عرف تصریح به آنها را بر نمی‌تابد، ادب را به کمال رسانده است. این نوشتار با تکیه برگنجینه کلام علی علیه السلام در نهج البلاغه می‌کوشد تا تعابیر حضرت را از مفاهیمی که آشکار کردن آنها ناپسند شمرده می‌شود را ردیابی کند و روش حضرت در رعایت قواعد ادب لفظ را نشان داده و با روش توصیفی-تحلیلی از کاربردهای مختلف ادب لفظ در کلام حضرت علی علیه السلام پرده بردارد و آن را مورد بررسی و تحلیل قرار دهد. همچنین با بررسی نمونه‌های مختلف ادب لفظ، چنین استنباط می‌شود که برای صاحب سخن هم چه گفتن مهم بوده و هم چگونه گفتن؛ لذا با کاربری شیوه‌های مختلف بیانی از مفاهیمی رکیک و ناشایست با تعابیری مؤدبانه سخن رانده است؛ به‌گونه‌ای که آن تعابیر با حفظ آبروی اشخاص و عدم پرده‌داری همسویی داشته و با آگاهی از شأن مقام و جایگاه خویش، کلامش را از هرگونه آلودگی منزّه نموده است.

کلید واژه‌ها: ادب لفظ، ادب در کلام، نهج البلاغه، امام علی علیه السلام.

## ۱. طرح مسأله

افکار و آرای اسوه ادب حضرت علی علیه السلام مصون از همه‌کزی‌ها، ناراستی‌ها و سخن او جلوه‌ای است از کلام الهی که مفاهیم و تعابیر ارزشمند آن در تربیت اخلاقی جوامع بازتابی گسترده دارد. به‌طوری‌که کلام ایشان مصداق درست سخن به مقتضای حال و مقام گفتن است. دقت در این متن دینی- ادبی، روشن می‌سازد که هر عبارت از آن با اندیشه‌ای والا و بیانی هنرمندانه ارائه شده و صاحب سخن، هم به چه گفتن اهمیت داده و هم به چگونه گفتن. امیرادب که مودب به آداب نفسانی است، هم درس‌امان کردن الفاظ و تعابیر ادبی گوی سبقت را از ادیبان ربوده و هم در نقل مفاهیم و الفاظی که عرف تصریح به آنها را بر نمی‌تابد، ادب را به کمال رسانده است. البته توجه به این مسأله در قرآن کریم نیز سفارش شده است:

﴿وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُّبِينًا﴾ (اسراء: ۵۳)؛ و به بندگان من بگو که با یکدیگر به بهترین وجه، سخن بگویند؛ چرا که [شیطان به وسیله سخنان نامناسب] میان آنها فتنه و فساد می‌کند، همواره برای انسان شیطان دشمن آشکاری بوده است.

در این مجال امام علیه السلام که آموزگار کمالات انسانی است با بهره‌گیری از مفاهیم قرآنی و الهام‌گیری از سنت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله افزون بر این که بشریت را به رعایت اسلوب و قواعد ادب فرا می‌خواند، خود نیز در کلامش جانب ادب را نگه داشته تا والاترین محتوا را در زیباترین عبارات بگنجاند و با آراستن کلام به زیور فصاحت و بلاغت، مفهوم ذهنی را به بهترین وجه به مخاطب برساند.

لذا حضرت با برخورداری از علم و حکمت خداوندی، معارف ژرف را با اسلوب بیانی‌ای که از واژگان رکیک و قبیح به‌دور است کلام خود را با نهایت ادب به مخاطب می‌رساند.

از دیگر سوی، پیامبر و امام که خود اسوه ادب و کرامت انسانی است، سخن به‌درستی نمی‌گوید و به‌دور از آداب انسانی رفتار نمی‌نماید. لذا هرگاه روایتی با منش انسانی و شخصیت اسلامی معصوم علیه السلام تعارض داشته باشد، فاقد اعتبار و ارزش دانسته می‌شود. با توجه به اهمیت مسأله یادشده و لزوم شناسایی کاربرد ادب لفظ در متن نهج البلاغه، پژوهش حاضر می‌کوشد ضمن ارائه تعاریفی از معنای لغوی و اصطلاحی ادب، نمونه‌هایی از سخنان آن حضرت را که این شگرد بیانی در آن به کارگرفته شده مورد تحلیل و بررسی قرار دهد. پرسش‌هایی که این پژوهش در پی پاسخگویی به آنهاست عبارت است از: شیوه‌های کاربرد ادب لفظ در خصوص تصریح یا عدم تصریح مفاهیم رکیک و ناشایست چگونه ارزیابی می‌شود؟ آیا متکلم با وجود اینکه در عصری پراز نفاق، پیمان شکنی، فریبکاری و... به‌سرمی‌برده جانب ادب کلام را نگه داشته یا خیر؟ آیا می‌توان گفت: حضرت در همان حال که دعوت به رعایت ادب می‌نماید، خود نیز الگوی تمام‌عیاری برای رعایت ادب است؟

فرضیه پژوهش حاضر نیز بر این امر استوار است که صاحب سخن، تحت تاثیر سبک تربیتی قرآن، در همه مسائل جانب ادب را نگه داشته و با بهره‌گیری از شگردهای گوناگون و از جمله تعبیرات کنایی، تعریض، ایجاز، عدم تصریح به نام شخصیت‌های منفی و... پرده‌داری نکرده است.

## ۲. ادب در لغت و اصطلاح

ادب، در اصل به معنای دعوت از مردم برای اجتماع بر «مأدبه» یعنی طعام است. در معجم مقاییس اللغه آمده است: «فالأدب أن تجمع الناس إلى طعامك و هي المأدبة و المأدبة. و الأدب الداعی: ... (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۷۴/۱)؛ ادب گرد آمدن مردم است برای غذایی که فراهم آورده‌ای، که همان مأدبه و مأدبه است و ادب، دعوت کننده است.» مجمع البحرین نیز در این باب آورده است: «الأدب: حُسْنُ الأخلاق و قد جمعت الأحادیثُ الفرضَ والسُّنَّةَ الأدبَ، و ظاهرُ العطفِ المُغایرةُ. وأدبتهُ أدباً- من باب ضرب: علَّمته رِیاضةَ النفس و محاسنَ الأخلاق ...» (طریحی، ۱۳۷۵: ۵/۲)؛ ادب همان خوش اخلاقی است، احادیث بین و جوب و مستحب بودن ادب جمع کرده است، ظاهراً در این جمع کردن مغایرت وجود دارد. و أدبته ادباً از نوع علّمته است باب ریاضه النفس و محاسن الاخلاق. درلسان العرب نیز ادب این‌گونه تعریف شده است: «الذی یتأدّب به الأدیب من الناس؛ سُمی أدباً لأنه یأدب الناس إلى المحامد و ینهاهم عن المقابح. وأصل الأدب الدعاء» (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱/ ۲۰۶)؛ ادبی را که مردمان ادیب فرا می‌گیرند، ادب گفته‌اند؛ چون افرادی را که ادب فرا می‌گیرند، به‌خوبی‌ها فرا می‌خوانند و از زشتی‌ها بازشان می‌دارد و دراصل ادب به‌معنای دعوت کردن است؛ «نهایتاً فرهنگ معین در این باره نوشته است»: ادب به معنای فرهنگ، دانش، هنر، حرمت، تادیب و... است. (معین، ۱۳۷۱: ۱/ ۱۷۸).

در ریشه لغوی ادب، دونکته وجود دارد: یکی اجتماع مردم، و دیگری شایستگی کار و در متون اسلامی هم، به معنای مطلق تربیت آمده است. بنابراین، ادب

در مفهوم ارزشی آن، ازمقوله هنر محسوب شده و دانشی که موجب دورماندن از خطا در گفتار و نوشتار است، علم ادب نامیده می‌شود؛ بلکه به مطلق علوم و معارف نیز ادب اطلاق می‌گردد (محمدی ری شهری، ۱۳۸۴: ۲ / ۱۹۲).

علامه طباطبایی در این باره می‌فرماید: «ادب عبارت است از ظرافت عمل. و معلوم است که عمل وقتی ظریف و زیبا جلوه می‌کند که: اولاً مشروع بوده و منع تحریمی نداشته باشد، پس در ظلم و دروغ و... ادب معنا ندارد؛ وثانیاً عمل اختیاری باشد، یعنی ممکن باشد که آن را در چند هیأت و شکل درآورد و شخص به اختیار خود آن را به وجهی انجام دهد که مصداق ادب واقع شود، نظیر ادبی که اسلام در غذا خوردن مرعی داشته و آن گفتن بسم الله است در اول غذا و گفتن الحمد لله در آخر آن» (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۶ / ۳۶۶). در قرآن، اگرچه واژه ادب به کار نرفته؛ ولی معنا و مفهوم آن بارها مورد عنایت و تاکید قرار گرفته و از بیان زشتی‌ها و ناهنجاری‌ها با تعبیری که در بردارنده لفظ ادب است در گستره دید مخاطب قرار می‌دهد. مانند آیات ذیل: ﴿وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ...﴾ (نور: ۴۸-۵۰)؛ و چون به سوی خدا و پیامبر او خوانده شوند، تا میان آنان داوری کند، به ناگاه دسته‌ای از آنها روی برمی‌تابند و اگر حق به جانب ایشان باشد، به حال اطاعت به سوی او می‌آیند. آیا در دل‌هایشان بیماری است... الفاظ ذم نشان می‌دهد در این آیات کلامی آمده که از الفاظ بی‌ادبانه منزّه است.

باری، قرآن انسان را به رعایت اصول ادب سفارش می‌کند تا جایی که او را به ناسزاگویی و دشنام حتی در برابر دشمن نیز مجاز نمی‌داند؛ زیرا منطق نادرست دشنام گویی سبب لجاجت و کینه ورزی دشمن می‌شود. آنجا که (در سوره انعام: ۱۰۸) می‌خوانیم: ﴿وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ...﴾؛ مبدا به کسانی که غیر خدا را می‌خوانند دشنام دهید که آنان نیز از روی ظلم و جهل خدا را دشنام دهند... بنابراین از آیه استنباط می‌شود که خداوند ناسزاگویی و کاربرد الفاظ رکیک را حتی در مورد دشمنان اسلام نیز توصیه نمی‌کند.

### ۳. شیوه‌های کاربرد مستقیم لفظ ادب در نهج البلاغه

از آنجایی که الفاظ و تعابیر کلام وحی در نهایت ادب و احترام به مخاطب ارائه شده، کلام امیرالمؤمنین نیز از کلمات، معانی و اسلوب قرآن سرچشمه گرفته و آن را الگوی خویش قرار داده و در حد اعلاّی ادب بیان شده است. از سوی دیگر، همانطور که آن حضرت اسوه ادب و کرامت نفسانی است، به دور از آداب انسانی سخن نگفته و کلامش را نیز با توجه به مقتضیات و شرایط آن از هرگونه ناراستی و ناهنجاری دور می‌کند تا سبب رویگردانی مخاطب و دل‌زدگی او از کلامش نشود و بهتر بتواند مفاهیم و اهداف خویش را در چارچوب تعالیم اسلامی بیان دارد. ایشان که عهده‌دار هدایت انسانهاست، واژگانی برای ایراد کلام برمی‌گزیند که کرامت‌های اخلاقی را در بطن خویش داشته باشد و بر بار تربیتی آن بیفزاید. امام

علیه السلام واژگانی را برمی‌گزیند که متناسب با نظام اخلاقی قرآن است و بر اساس رعایت حال مخاطبین، کلامش را پوشیده و به دور از رکاکت بیان می‌کند تا مخاطب به کمک قوه ذوق و لطافت به اوج بلاغت آن دست یابد و نکات نهفته را کشف نماید.

دعوت به رعایت اسلوب و قواعد ادب در کلام حضرت علی علیه السلام به صورت آشکار، فراوان مشاهده می‌شود، به طوری که این لفظ به صورت مستقیم ۱۲ بار در نهج البلاغه به آن اشاره شده است؛ به عنوان نمونه حضرت در حکمت ۳۶۵ می‌فرماید: «كَفَى أَدَبًا لِنَفْسِكَ تَجَنُّبُكَ مَا كَرِهْتَهُ لِغَيْرِكَ؛ و تو را در ادب کردن نفس بس که دوری کنی از آنچه نپسندی از دیگر کس». حضرت در حکمت فوق، انسانها را به دوری از ناسزاگویی و نیز رعایت ادب لفظ فرمان داده است، به طوری که شرح فی ظلال نهج البلاغه درباره حکمت اخیر می‌نویسد: «من انسجم مع نفسه، و أنصف الناس منها فهو الأديب المهذب، و ليس من الآداب والأخلاق في شيء أن تطلب من غيرك ما تركته أنت عن تقصير و عمد و...؛ ادیب مهذب کسی است که در آنچه برای خودش یافته است مردم را شریک کند، از اخلاق و ادب به دور است اگر چیزی را که خود آن را ترک کرده‌ای از روی عمد و بی‌توجهی آن را از دیگری بخواهی» (مغنیه، ۱۳۵۸: ۴/۴۵۴)؛ همچنین در حکمت‌های ۲-۷، بیست و یک سخن از سخنان مربوط به ادب و ترغیب بر مکارم اخلاق بیان کرده است و... و نیز در نامه‌های: ۲۵ و ۳۱ و نهایتاً خطبه‌های: ۱۸۰ و ۱۸۲ به این موضوع مهم و اساسی توجه خاص و ویژه‌ای نموده است.

#### ۴. شیوه‌های کاربرد غیرمستقیم لفظ ادب در نهج البلاغه

امام علی علیه السلام در پابندی و التزام به جنبه ادب لفظ در گفتار و رفتار و معرفی خود به عنوان الگوی تمام نمای ادب و کرامت انسانی از شگردهای گوناگونی بهره گرفته تا در عمل، ادب کلام خود را فرا روی مخاطبین قرار داده و به صورت غیر مستقیم به انسانها گوشزد کند که جانب این مسأله را رعایت نمایند که به کرات در جای جای نهج البلاغه به این اصل مهم اخلاقی پرداخته شده است؛ مثلاً (خطبه ۲۰۶)، حضرت هنگامی که مشاهده نمود یارانش بعد از جنگ صفین، از سپاه شام بیزاری می‌جویند و به پدر و مادر آنان ناسزا می‌گفتند و گاه در نسبشان طعنه می‌زدند و گاه آنان را به پستی نسبت می‌دادند یا به ترس و بخل متهم می‌ساختند و انواع هجومهای دیگر که شاعران آنها را به کار می‌برند (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۷۷: ۲۳/۱۱)، خطاب به آنان می‌فرماید: «من خوش ندارم که شما دشنام دهنده باشید؛ اما اگر کردارشان را تعریف و حالات آنان را بازگو می‌کردید به سخن راست نزدیک‌تر و عذر پذیرتر بود، سپس فرمود: خوب بود بجای دشنام آنان می‌گفتید خدایا خون ما و آنها را حفظ کن، بین ما و آنان اصلاح فرما و آنان را از گمراهی به راه راست هدایت کن تا آنان که جاهلند حق را بشناسند و آنانکه با حق می‌ستیزند، پشیمان شده به حق بازگردند.»



حضرت در خطبه فوق یاران خود را از کاربرد الفاظ زشت باز داشته و به رعایت ادب در گفتار حتی در برابر دشمن فرا می‌خواند تا شاید با رعایت این اصل مهم اخلاقی، دل‌هایشان به سوی حق متمایل شود.

همچنین از جمله شگردهایی که صاحب سخن توانسته به کمک آنها مسأله ادب را در سخنش پیاده نماید عبارتند از: کنایه، تجاهل العارف، ایجاز و... که در این بخش به آنها پرداخته می‌شود.

## ۱. کنایه

از نگاه اهل بلاغت، کنایه سخنی پوشیده و با محتوایی است که با رعایت اصول ادب، کلام را از هرگونه تعبیر رکیک و ناشایست دور می‌کند و معانی حقیقی را در لباس ادب بیان می‌دارد بی‌آنکه بین آنها ملازمه عقلی وجود داشته باشد. همچنین، غرض دیگری نیز نهفته است و آن برانگیختن شگفتی و تأثیرپذیری مخاطب از تعبیر کنایی است که ذهن او را به کاوش وادارند تا کلام مقصود را با آن تعبیر هماهنگ کرده بی‌آنکه وجه ادب را مخدوش کند و خواننده از خواندن آن امتناع ورزد. به همین خاطر کنایه از تصریح گویی رساتر است؛ زیرا در ذات معنا چیزی نمی‌افزاید؛ بلکه در بردارنده تأکیدی است که معنا را تثبیت می‌بخشد (جرجانی، ۲۰۰۴م: ۶۶). توجه به ویژگی‌ها و مزیت‌های کنایه کلام را به اوج بلاغت رسانده و مفاهیم را در قالبی ظریف و منزه نمایان می‌سازد تا جایی که بدون اختلال در موازین ادب امور قبیح را با واژه‌هایی شایسته بیان می‌کند (نویری، ۱۳۶۴: ۱۵۳/ ۳). نمونه بارز کنایه که خاصیت عمق بخشی به کلام و رعایت ادب دارد،

کلام خداوند است که از هرگونه پلیدی و زشتی منزّه است. آنجا که خداوند در قرآن به منظور قضای حاجت می‌فرماید ﴿كَانَا يَا كِلَانَ الطَّعَامِ﴾ (مائده: ۷۵). این عبارت کنایه از قضای حاجت که لازمه آن خوردن (أكل) است (حسین، ۱۴۰۵: ۲۳۰؛ خاقانی، ۱۳۷۶: ۲۱۴). از این نمونه‌ها به وفور در قرآن دیده می‌شود؛ زیرا یکی از جنبه‌های هدایتی قرآن، سالم سازی روابط کلامی و پاسداری از ادب در گفتار است. گفتنی است کلام امام علی علیه السلام سرشار از این گونه کنایاتی است که به جای تصریح گویی در برخی از معانی ناپسند با پوشیدگی سخن از الفاظ مناسب کلامش را مودبانه ساخته است. در این مبحث به نمونه‌هایی از آن در کلام حضرت اشاره می‌کنیم.

امام علیه السلام برای ترسیم بی‌فرهنگی و نادانی اعراب دوران پیامبر صلی الله علیه و آله در خطبه (۳۳) این گونه می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ لَيْسَ أَحَدٌ مِنَ الْعَرَبِ يَقْرَأُ كِتَابًا؛ خدا محمد صلی الله علیه و آله را برانگیخت و از عرب کسی کتابی نخوانده بود.» تعبیر مورد نظر کنایه از آن است که عرب آن دوران، جاهل و خیره‌سر بودند؛ اما حضرت آن را با صراحت بیان نفرمود بلکه با رعایت ادب، محترمانه آن را مطرح ساخت. مقصود حضرت از بیان این عبارت این است که مردمان زمان پیامبر با هیچ‌یک از آداب و رسوم ابتدایی زندگی اجتماعی آشنا نبودند و شأن و جایگاه همه افراد برایشان یکسان بود و در سخن گفتن و برخورد با فرستادگان الهی همان‌گونه عمل می‌کردند که در میان خودشان مرسوم بود. امیر ادب در عبارات فوق جاهلیت، بی‌فرهنگی و عدم رعایت حریم ادب مردم زمان پیامبر را در قالب صنعت ادبی کنایه و محترمانه گوشزد نموده، به‌طوری‌که ابتدا

خود به صورت غیرمستقیم اسلوب ادب درگفتار را رعایت کرده و سپس دیگران را به رعایت آن و پرهیز از کاربرد الفاظ رکیک و زشت دعوت می‌نماید، چرا که اتخاذ شیوه‌ای غیر از این با جایگاه و شأن معصوم تعارض دارد.

از سخنان آن حضرت است (خطبه/۷۳)، که درباره مروان بن حکم به هنگام جنگ بصره فرموده است: «...إِنَّهَا كَفُّ يَهُودِيَّةٍ...» با دستی چون دست جهود. در این خطبه امام علیه السلام غصب خلافت و بیان اخلاق پست غصب کنندگان آن، با کمال ادب مخاطب را به اندیشه وا می‌دارد تا بهتر بتواند آنها را بشناسد و به اوصاف و اهداف آنها پی ببرد، درباره شرح عبارت فوق در کتاب فی ظلال نهج البلاغه آمده است: «لا تترك الغدر بحال، و يومئ هذا الوصف الى ان اليهود كانوا يعرفون بالغدر منذ القديم،... قال الشيخ محمد عبده: «السبب الاست و كنى به عن الغدر الخفى لتحقير الغاد» (مغنیه، ۱۳۵۸: ۳۵۸/۱)؛ که این عبارت کنایه از: «عهد شکنی مروان است» مروان هم یهودی‌زاده بود و هم یهودیان در آن روزگاران معروف به پیمان شکنی بودند؛ لذا خیانت و پیمان شکنی که از اوصاف ناشایست او بود در کلام امام علیه السلام ذکر نشده تا هم جانب ادب رعایت شود و هم بی‌ایمانی و بی‌ثباتی آنها را گوشزد کند. امیر بیان در این خطبه بار دیگر خود با عدم کاربرد الفاظ زشت و رکیک حریم ادب درگفتار را رعایت نموده و به همگان می‌آموزد که نقض عهد و خیانت ورزی خارج از مدار ایمان و ادب است.

همچنین هنگامی که امام علیه السلام در کوفه بر روی منبر خطبه می‌خواند، اشعث بن قیس به اعتراض گفت: یا امیرالمؤمنین آنچه می‌فرمایید به ضرر شماست نه به نفعتان. امام علیه السلام با نگاه تندی به او نگریست و فرمود: «...حَاثِكُ ابْنُ

حَائِكٍ...» (خطبه/۱۹): لعنت خدا و لعنت کنندگان بر تو باد. ای متکبر متکبرزاده، منافق کافرزاده..؛ عبارت فوق کنایه از نقصان عقل اشعث و کمی استعداد او دارد؛ زیرا او اشیاء را در جای خود قرار نمی‌داد و سخن را مناسب حال نمی‌گفت، به‌علاوه تأکیدی بر عدم شایستگی او برای اعتراض است، ولی حضرت با رعایت اصول ادب او را متوجه نادانیش می‌کند (محمدمقدم و نوایی، ۱۳۷۵: ۱/۶۴۲).

امام علیه السلام حتی در برابر یارانش نیز از بیان تعابیر مایوس کننده و توییخی امتناع ورزیده و با توجه به علم و اطلاع از درون آنها با کاربست تعابیری کنایی سعی در تقویت درونی آنان نموده و با گزینش واژگانی شایسته مانع تضعیف روحیه سربازانش گشته است: «وَ قَدْ رَأَيْتُ جَوْلَتَكُمْ وَ انْحِيَا زَكَمَ عَنْ صُفُوفِكُمْ» (خطبه/۱۰۷): همانا از جای کنده شدن و بازگشت شما را در صفاها دیدم؛ شارح بزرگ نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید در توضیح خطبه فوق می‌نویسد: «جولتکم هزیمتکم فأجمل فی اللفظ - وکنی عن اللفظ المنفر عادل اعنه إلى لفظ لا تنغیر فیه - كما قال تعالی - کانا یا کُلان الطعام - قالوا هو کنایه عن إتيان الغائط و إجمال فی اللفظ - وکذلک قوله وانحيازکم عن صفوفکم - کنایه عن الهرب أيضا...» (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۷۷: ۷/۱۷۹)؛ همچنان‌که از متن برمی‌آید امام به‌جای لفظی که دال بر شکست و سستی نماید همچون (هزیمتکم) که نوعی سرزنش و سرکوفت به یارانش محسوب می‌شود واژه نیکو (جولتکم) را به کار برده است و از طرف دیگر جمله (انحيازکم عن صفوفکم) کنایه از فرار کردن است که از آیه: ﴿وَمَنْ يُؤَلِّمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِّقِتَالٍ أَوْ مُتَحِيِّزًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ﴾ (انفال: ۱۶) گرفته شده است.

وانگهی حضرت به‌هنگام سخن گفتن درمورد مسائل زناشویی و البته تحت تأثیر اسلوب والای قرآن، جانب ادب کلام را رعایت کرده (سیوطی، ۱۴۲۵: ۳۷۸-۳۷۹)، و ازاین رهگذر کلام خویش را تعالی بخشیده است که دراینجا به چند نمونه از آنها اشاره می‌شود: «مَنْ كَانَ مِنْ إِمَائِي اللَّاتِي أُطُوفُ عَلَيَّ لَهَا وَكَلْدٌ أَوْ هِيَ حَامِلٌ...» (نامه/۲۴)؛ و هریک از کنیزانم را که با او بوده‌ام، اگر فرزندی بود یا باردار باشد...؛ کنایه لطیفه عن غشيان النساء أی من السراری؛ (شرح ابن ابی‌الحدید، ۱۳۷۷: ۱۵/۱۴۸)؛ عبارت «أُطُوفُ عَلَيَّ» کنایه از مجامعت با زنان است که امام علیه السلام از ذکر صریح آن خودداری کرده و حریم ادب را رعایت نموده است؛ همچنین حضرت در (خطبه/۹۴) فرموده‌اند: «تَنَاسَخْتَهُمْ كَرَامِ الْأَصْلَابِ إِلَى مُطَهَّرَاتِ الْأَرْحَامِ» (از پستی به پشت دیگرش داد، همگی بزرگوار، و زهدانهای پاک و بی‌عیب و عار). درواقع این بیان دلالت بر ارتباط مرد با همسرش و نزدیکی آن دو دارد که امام با الفاظی سنجدیه و دور از تعبیری بی‌ادبانه رابطه زناشویی را مطرح کرده است تا با رعایت جانب ادب به کرامت انسانها احترام بگذارد. ذکر این مسأله نیز ضرورت دارد که چون امام علیه السلام برآن بوده تا از برجستگی و والایی اهل‌البیت سخن گوید، مقام اقتضا می‌نمود تا ارزش آن مفهوم والا را با واژگانی مربوط به مجامعت و... نکاهد.

باید خاطر نشان کرد بهره‌گیری ازکنایه برای پرهیز از کاربرد تعبیر زشت درواقع می‌تواند نوعی هنجارگریزی باشد؛ بدین‌گونه که متکلم از آوردن لفظ رایج درعرف پرهیزد و لفظی را به کار گیرد که استعمالش موجب شگفتی شود. همچنان‌که امام علیه السلام با به کارگیری الفاظ کنایی نه تنها دامن پاک خود را از تعبیر زشت و

بی ادبانه بازداشته؛ بلکه جانب ادب را نیز رعایت نموده و نوعی آشنایی زدایی را در کلامش افزوده که بلاغت بیانش را دوچندان کرده است. مثلاً آنجایی که حضرت علیه السلام برای لفظ آمیزش (المُلامَسَةُ) را بکار برده و فرموده: «فَلْيَلَامِسْ أَهْلَهُ» (حکمت/۲۲۴): پس باید با همسرش بیامیزد، در پرتو رعایت همین مسأله است. گفتنی است این ادب گفتاری، برگرفته از کلام خداوند است که در قرآن فرمود: ﴿..أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِّنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ﴾ (المائدة: ۶؛ النساء: ۴۳).

علامه جوادی آملی در تفسیر واژه «غائط» می‌فرماید: «ادب قرآن آن است که خطاب به افراد و به صورت تعیین نفرمود: جئتم من الغائط یا: جاء أحدکم من الغائط؛ بلکه می‌فرماید: جاء أحدٌ منکم که ابهام در ابهام است. همچنین نفرمود: یا غائط از شما آید (مدفوع از شما خارج شد)، بلکه می‌فرماید: یا یکی از شما از غائط یعنی از آن مکان مستور آمدید. کلمه (غائط) به معنای مکان گود و پایین (پست) است و چون در گذشته دور معمولاً برای قضای حاجت به آنجا می‌رفته‌اند تا از دید دیگران و وزش باد محفوظ باشند، این لفظ مؤدب‌ترین تعبیر در آن زمان و کنایه از قضای حاجت بوده است؛ ولی به مرور زمان حالت کنایی را از دست داده است». (جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۱۹/ ۳۴-۳۵).

از طرفی حضرت که سعی داشت کلامش را از بیان هرگونه رکاکت و ناهنجاری بزدايد، کوشیده تعابیر ناپسند را کنایه وار به مخاطب القا نماید. به عنوان نمونه جایی که امام پس از جنگ جمل به «عبدالله بن عباس» فرماندار بصره نامه‌ای فرستاد و فرمود: «وَأَعْلَمُ أَنَّ الْبَصْرَةَ مَهْبُطُ إبليس» (نامه/۱۸): امام علیه السلام در اول نامه بصره را فرودگاه شیطان نامید و این مطلب اشاره به فرود آمدن شیطان از بهشت

در آنجا و کنایه از آن است که به این دلیل آنجا مبدأ اندیشه‌های باطل و افکار فاسده‌ای است که ابلیس در آنجا به وجود آمده و لازمه این گونه افکار برانگیختن فتنه و آشوب است (محمدی مقدم و نوایی: ۱۳۷۵، ج/۴، ص/۶۴۹)؛ لذا هرگونه فساد و کژاندیشی از او سرمی‌زند و امام برای بیان این گونه مسائل کنایه را بهترین راه برای رساندن مقصودش برگزید.

درنامه‌ای دیگر، حضرت علیه السلام در مقام افشای چهره معاویه چنین آورده: «وَ كَيْفَ أَنْتَ صَانِعٌ إِذَا تَكَشَّفَتْ عَنْكَ جَلَابِيبُ مَا أَنْتَ فِيهِ...» (نامه/۱۰)؛ چه خواهی کرد، در آن هنگام که برکنار شود پرده‌های پوشاننده وضع امروزی تو... بدیهی است که این کلام ایشان در واقع کنایه از چهره باطنی معاویه و ذات ناپسند اوست که آن را در جامه حکومت پنهان ساخته است. لذا حضرت با ادبیاتی والا آن را فرا روی مخاطب قرار می‌دهد، (نجفی ایوکی و دیگران، ۱۳۹۴: ۱۱۵) بی‌آنکه کوچکترین ناسزا و کلامی ناروا به کار برد.

نمونه دیگر از این ترفند بیانی را در (خطبه/۲۹) می‌بینیم: جایی که امام علیه السلام در توبیخ به کوفیان پس از آنکه ضحاک بن قیس از طرف معاویه به آنان حمله برد، فرمود: «فَإِذَا جَاءَ الْقِتَالُ قُلْتُمْ حَيْدِي حَيَادٍ» در بزم، جوینده مرد ستیزید و در رزم، پوینده راه گریز؛ جمله (قلتم حیدی حیاد) کنایه از ذلت کوفیان در عدم پذیرش جهاد است که عرب این معنای کنایی را در هنگام فرار از جنگ استعمال می‌کند (همان، ۲/۱۰۹). امیربیان در دو نامه اخیر، از تبیین صریح چهره واقعی و درونی معاویه و خار و ذلیل کردن کوفیان در سایه رعایت اصول ادب و توجه به

شان مقام خویش، از کاربرد الفاظ رکبیک و مستهجن خودداری کرده و مقصود خود را با استفاده از تکنیک کنایه به مخاطب فهمانده است.

صاحب متن از همین شگرد در بیان آفرینش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آورده است: «...فَأَخْرَجَهُ مِنْ أَفْضَلِ الْمَعَادِنِ مَنبِتًا وَ أَعَزَّ الْأُرُومَاتِ.. (خطبه/۹۴)؛ و او را از بهترین خاندان و گرامی‌ترین دودمان برکشید.» همچنان که از متن برمی‌آید امام به بهترین وجه و در اوج بلاغت به منزلت ایشان ارج نهاده و با بیان کنایی، او را افضل خلق معرفی کرده است؛ چرا که (افضل المعادن) کنایه از صلب پدر و (أعزُّ الأرومات) کنایه از رحم مادر ایشان است که امام به شکلی مؤدبانه آن را بیان فرموده است. همین مسأله در (خطبه/۶۰) نیز لحاظ شده است، آنجا که آمده «إِنَّهُمْ نُظْفٌ فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَقَرَارَاتِ النِّسَاءِ؛ نطفه‌هایند در پشتهای مردان و زهدانهای مادران؛ قرارات النساء کنایه لطیفه عن الأرحام. و من الکنایات اللطیفه الجاریه هذا المجری قوله تعالی أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ یعنی الجماع. وقوله تعالی إِنَّ هَذَا أُخِي لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعَجَةً». (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۷: ۱۵/۵).

جالب آن است که رعایت ادب، در مورد آمیزش طاووس نیز این‌گونه بیان گشته است: «وَيُورُّ بِمَلَاقِحِهِ أَرَّ الْفُحُولِ الْمُعْتَلِمَةِ لِلضَّرَابِ (خطبه/۱۶۵)؛ و چون نرهای مست شهوت با ماده درمی‌آمیزد.» در این جمله (أر) کنایه از نکاح و آمیزش است. حضرت در خطبه مذکور با رعایت اسلوب ادب برای تبیین خلقت بهترین مخلوق خدا (پیامبر) نهایت ادب را به کار برده و جایگاه و شأن مقام ایشان را حفظ نموده است و نیز در خطبه اخیر (۱۶۵)، که درباره آمیزش و نکاح طاووس است در قالب صنعت ادبی کنایه با رعایت موازین اخلاقی به توضیح آن می‌پردازد.



روشن است امام علیه السلام که همه ارزش‌های انسانی را در وجود خویش پرورانده و درکلام گهربارش نیز با طبعی لطیف و بیانی مستحکم که قابل تعمق است نوعی ارزش را پیاده کرده که مخاطب خویش را به کامل‌سازی کلام سوق می‌دهد و این نوع روش تربیتی و ادب در کلام، بخشی از گنجینه‌های فرهنگی-اخلاقی ایشان است. (نجفی ایوکی و دیگران، ۱۳۹۴: ۱۱۷).

#### ۴-۲. تعریض

یکی دیگر از شیوه‌های غیرمستقیم کاربرد ادب لفظ درکلام روش «تعریض» است، بدین شکل که مطلب را به گونه‌ای بیان کنند که شنونده احساس کند غرض دیگری درکار است (خاقانی، ۱۳۷۶: ۲۲۸). در اینجا به نمونه‌هایی از مصادیق آن اشاره می‌نماییم. امام علیه السلام در بیان اوصاف شنیع و ناهنجار مخالفین حکومت با کاربست فن تمثیل عملاً از بازگوکردن تعبیر ناشایست خودداری کرده و از این طریق به شیوه غیرمستقیم آنها را مورد تعریض و نکوهش قرار می‌دهد تا جایی که آورده است: «وَلَعَمْرِي لَوْ كُنَّا نَأْتِي مَا أَتَيْتُمْ مَا قَامَ لِلدِّينِ عَمُودٌ، وَلَا اخْضَرَ لِلْإِيمَانِ عُودٌ» (خطبه/۵۶)؛ به جانم سوگند، که اگر رفتار ما همانند شما بود، نه ستون دین برجا بود و نه درخت ایمان شاداب و خوشنما.

امام در فراز فوق باردیگر تعریض گونه از کاربست تعبیر رکیک و نابهنجار که یکی از ملاکهای مهم نقد متن حدیث بوده و با مقام و شأن معصوم در تعارض است، جانب ادب را رعایت کرده و نیز از دیگر سوی مخالفانش را از اتخاذ شیوه فوق نهی نموده است. سپس با بهره‌گیری از بیت شاعر قبل از اسلام اَعشى به گونه

تمثیل آورده: «شَتَّانَ مَا يَوْمِي عَلَى كُورِهَا / وَ يَوْمُ حَيَّانَ آخِي جَابِرٍ (خطبه/۳)؛ روز مرا با حَيَّان، برادر جابر، چه مشابهت و این دو را با هم چه مناسبت - من، همه روز در گرمای سوزان بر پشت شتر بوده و او آسوده، به راحت در خانه غنوده». همچنان که از متن نمونه برمی آید حضرت از رهگذر بیتی به راحت طلبان و خوشگذران حکومت طعنه می زند که بدون کوچکترین تلاشی در راه حق و اسلام بر مسند حکومت نشستند که البته به نوعی پایمال کردن حق و بی دینی در ذاتشان نهفته بود.

همچنین به مدد تمثیل سعی در تعریض مخالفانش که منتسب به بی وفایی و پیمان شکنی هستند، می فرماید: «فَإِنَّ مَعْصِيَةَ النَّاصِحِ الشَّفِيقِ الْعَالِمِ الْمُجْرَبِ، تُورِثُ الْحَسْرَةَ، وَ تُعْقِبُ النَّدَامَةَ... (خطبه/۳۵)؛ نافرمانی خیرخواه مهربان، دانای کاردان، دریغ خوردن آرد، و پشیمانی به دنبال دارد. درباره این داوری رأی خویش را گفتم، و آنچه درون دل داشتم از شما ننهفتم، (رأی راست آن بود اگر می پذیرفتید)». امیرادب در عبارت فوق به عدم رعایت آداب انسانی و اسلامی مخالفانش (نقض پیمان) اشاره کرده و آنها را به شدت از آن باز داشته است؛ البته تبیین این گونه بی ادبی با کاربست نهایت احترام همراه بوده است، زیرا امام که خود الگوی ادب و کرامت انسانی است هرگز سخن به درشتی نگفته و نیز به دور از آداب انسانی رفتار نمی کند. همچنین جمله پایانی، ضرب المثل مشهور عربی است با این توضیح که شخصی به نام قصیر، پسر سعد از مشاوران مخصوص جدیمه بود و او را از ازدواج با ملکه الجزیره (زباء)، منع کرد؛ اما به حرف او گوش نداد و به دست آن زن کشته شد که قصیر از آن پس می گفت: ای کاش به حرف من گوش می داد.

امام علیه السلام با طرح این مثل در پی تعریض و کنایه زدن به کوفیانی بود که نافرمانی و عصیان از پندهای آن حضرت را دستور کار خویش قرار دادند و با پیمان شکنی و مخالفت با ایشان سرانجامی جز شکست را برای خویش رقم نزدند؛ این گوشه‌زنی البته با نهایت ادب صورت گرفته است (نجفی‌ایوکی و دیگران، ۱۳۹۴: ۱۱۸).

امام علیه السلام در (خطبه/۱۲۱) درباره بی‌وفایی و خیانت کوفیان و پیمان شکنی‌ها و بیمار دلی‌هایشان با اسلوب تعریض آورده است: «أُرِيدُ أَنْ أَدَاوِيَ بِكُمْ وَأَنْتُمْ دَائِي، كَنَاقِشِ الشُّوْكَهَ بِالشُّوْكَهَ؛ می‌خواهم خود را با شما درمان کنم و درد من شما یید، چونان‌که کسی خواهد خار را به خار از تن برون کند، و خار در تن او بیشتر شکند.» امیر ادب همچون خطبه‌های گذشته تعریض‌گونه، ابتدا خویش را ملزم به رعایت اسلوب ادب و احترام نموده و سپس مخالفانش را متذکر عدم رعایت اصول ادب کرده و مهم‌تر اینکه، امام نه تنها به عنوان کامل‌ترین مصداق ایمان به اسلام و تخلق به حق دانسته می‌شود، بلکه در میزان انسانیت نیز جز از سر رحمت و کرامت نفس سخنی نمی‌گوید؛ زیرا هرگاه روایتی با منش انسانی و شخصیت اسلامی معصوم در تعارض باشد فاقد اعتبار و ارزش دانسته می‌شود.

همچنین حضرت در (خطبه/۱۰۰)، پس از ذکر بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «فَادَى أَمِينًا وَمَضَى رَشِيدًا وَخَلَّفَ فِينَا رَأْيَهُ الْحَقُّ مَنْ تَقَدَّمَهَا مَرَقَ وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا زَهَقَ...» او وظیفه پیامبری را به امانت گزارد و رستگاران جهان را پشت سرگذارد و نشانه حق را در میان ما برجای نهاد. کسی که از آن پیش افتد از دین برون است و آن‌که پس ماند تباه و سرنگون است و آن‌که همراهش باشد با

رستگاری مقرون. راهنمای آن از سخن ناسنجیده بپرهیزد و تا آماده نباشد برنخیزد، و چون برخاست چالاک به کار درآویزد. جمله اخیر که در اوج ادب بیان شده تعریض به خود ایشان است از آن جهت که تمایلی به تصریح به نام خود نداشته‌اند. صاحب سخن با رعایت جانب ادب در خصوص کوفیان (خطبه/۲۵) آورده است:

«اللَّهُمَّ مِثْ قُلُوبِهِمْ كَمَا يُمَاتُ الْمَلْحُ فِي الْمَاءِ أَمَا وَاللَّهِ لَوَدِدْتُ أَنْ لِي بِكُمْ أَلْفَ فَارِسٍ مِنْ بَنِي فِرَاسٍ بِنِ غَنَمٍ؛ خدایا دل‌های آنان را بگداز، چنان‌که نمک در آب گدازد. به خدا سوگند، دوست داشتم که به جای شما هزار سوار از بنو فراس بن غنم مرا بود. باید اشاره کرد که قبیله بنی فراس به دلاوری و جرأت مشهور بوده‌اند و امام علیه السلام با اشاره به این دلاورمردان به خیانت و بزدلی کوفیان گوشه می‌زند.

از جمله زیباترین مصادیق تعریض در باب ادب، عبارات ذیل است: «وَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّهُ لَا يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ الْوَالِي عَلَى الْفُرُوجِ وَالِدِ الْمَاءِ وَالْمَغَانِمِ وَالْأَحْكَامِ وَإِمَامَهُ الْمُسْلِمِينَ الْبَخِيلُ فَتَكُونَ فِي أَمْوَالِهِمْ نَهْمَتُهُ وَ لَا الْجَاهِلُ فَيُضِلُّهُمْ بِجَهْلِهِ... (خطبه/۱۳۱)؛ و همانا دانستید که: سزاوار نیست بخیل بر ناموس، جان، غنیمتها و احکام مسلمانان، ولایت یابد و امامت آنان را عهده‌دار شود تا در مالهای آنها حریص گردد و نه نادان تا به نادانی خویش مسلمانان را به گمراهی برد...».

جملات فوق تعریض است به غضب کنندگان خلافت و شمه‌ای از اوصاف ذمیمه و اخلاق رذیله آنان؛ همچنین عبارت «لَمْ تَكُنْ بِيَعْنُكُمْ إِيَّايَ فَلْتَنَّهُ (خطبه/۱۳۶)؛ بیعت شما با من بی‌اندیشه و تدبیر نبود». شارح بزرگ جهان تشیع آیت‌الله خویی در تفسیر خطبه فوق آورده است: «فیه تعریض ببیعه‌ی ابی بکر و اشاره‌ی قول عمر فیه، فقد روت العامه و الخاصه عن عمر أنه قال: إنَّ بیعه‌ی ابی بکر کانت

فلته (خویی، ۱۳۵۸: ۱۸۶/۱)؛ تعریضی به بیعت با ابی‌بکر است که عمر آن را  
فلته (کار ناگهانی و بی‌تدبیر) اعلام کرده بود. امیربیان در خطبه مذکور گوشه‌ای از  
خصوصیات اخلاقی رذالت‌گونه غاصبان حکومت را در نهایت ادب تبیین کرده و  
ذهن مخاطب را با انواع گستاخی‌های آنها آشنا می‌کند، بدون اینکه خود مرتکب  
کوچک‌ترین بی‌ادبی به آنها گردد که با شأن و مقام خویش در تعارض باشد.

امیرکلام در باب ستایش پیامبر گرامی می‌فرماید: «كَلَّمَا نَسَخَ اللَّهُ الْخَلْقَ فِرْقَتَيْنِ  
جَعَلَهُ فِي خَيْرِهِمَا، لَمْ يُسْهِمْ فِيهِ عَاهِرٌ وَلَا ضَرَبَ فِيهِ فَاجِرٌ» (خطبه/۲۱۲)؛ هرگاه خدا  
آفریدگان را به دو فرقه کرد، او را در بهترین گروه در آورد؛ در تبار او نه زناباره  
است و نه مردم بدکاره. «جمله اخیر تعریضی است به سوء نسب جمعی از منافقان  
(همان) که حضرت در اوج ادب و نزاکت آن را بیان نموده و مهم‌تر اینکه در ابتدای  
خطبه پیامبر اسلام را اسوه ادب و کرامت انسانی معرفی کرده است.

مثال پایانی که در این خصوص می‌توان بیان کرد در (خطبه/۸۴) است که متکلم  
به منظور شناساندن عمرو بن عاص آورده: «عَجَبًا لِابْنِ النَّابِغَةِ: (شگفتا از پسر نابغه).»  
امام علی علیه السلام، در فراز فوق از دروغ و تهمت‌ی که عمرو بن عاص نسبت به  
ساحت مقدّسش گفته بود، سخن می‌گوید و به دنبال تکذیب آن، معرفی گویایی  
نسبت به این عنصر کثیف تاریخ اسلام می‌آورد. اگرچه این عبارت در محاورات  
عرب اغلب به معنای حقیقی‌اش به کار نمی‌رود؛ ولی درباره عمرو بن عاص با نظر  
به اتفاق مورخین که چهار یا پنج مرد (پدر) او را به خود نسبت داده‌اند، به معنای  
واقعی‌اش بکاررفته است (جعفری، ۱۳۷۷: ۱۳/۱۸۸).

این نام از وضع «ابن المعتز» است و عبارت است از اینکه متکلم چیزی را که واقعاً می‌داند از روی تجاهل، مورد سوال قرار دهد تا کلامش را در مظهر ذم ظاهر سازد و یاشدّت حیرت در محبت، تعجب و... سخنش را بیان کند (ابن ابی الاصبغ، ۱۳۶۸: ۱۵۰). تجاهل العارف یکی دیگر از نمودهای زیبایی بیان امام علیه السلام در تبیین مفاهیمی است که تصریح به آن، کلام را از رکاکت و زشتی لفظ دور می‌سازد. این آرایه در قالب استفهام، برای مبالغه در تعریض، تحقیر و... بکار می‌رود. حضرت در برخی از مواقع به منظور رعایت ادب در گفتار به این آرایه نیز توجه نموده است. به عنوان نمونه در ترسیم کفر و بی‌دینی خوارج این گونه می‌فرماید: «أَبْعَدَ إِيْمَانِي بِاللَّهِ وَجِهَادِي مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَشْهَدُ عَلَى نَفْسِي بِالْكَفْرِ! لَقَدْ ضَلَلْتُ إِذَا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ» (خطبه/۵۸)؛ آیا پس از ایمان به خدا و جهاد با محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بر کفر خود گواه باشم. اگر چنین کنم گمراه باشم، و درستگاری بیراهه. امام علیه السلام با اختیار این ترفند، قصد پرسش از مخاطب خویش را نداشته، بلکه خواسته غیرمستقیم و رمزگونه به خوارج تعریض زند؛ اینکه کفر بعد از ایمان و عهد شکنی و خیانت و بی‌خردی و گمراهی از ویژگی اصلی آنان گشته است؛ لذا به کمک آرایه یادشده از آوردن این معانی سخیف دوری گزیده و کلامش را مودبانه بیان کرده است (نجفی ایوکی و دیگران، ۱۳۹۴: ۱۱۹).

حضرت هنگامی که از مدینه به کوفه می‌رفت، خطاب به مردم کوفه فرمود: «أَمَّا بَعْدُ فَيَأْتِي خَرَجْتُ مِنْ حَيِّي هَذَا إِمَّا ظَالِمًا وَإِمَّا مَظْلُومًا وَإِمَّا بَاغِيًّا وَإِمَّا مَبْغِيًّا عَلَيْهِ وَإِنِّي

أَذْكُرُ اللَّهَ مَنْ بَلَغَهُ كِتَابِي هَذَا... (نامه/۵۷)؛ اما بعد، من از جایگاه خود برون شدم، ستمکارم یا ستمدیده، نافرمانم یا مردم از فرمانم سرکشیده. من خدا را به یاد کسی می‌آورم که این نامه‌ام بدو برسد، تا چون نزد من آمد، اگر نکوکار بودم یاری‌ام کند و اگر گناهکار بودم از من بخواهد تا به حق بازگردم.»

این کلام از باب تعاهل العارف است؛ زیرا این مسأله برکوفیان و دیگران پنهان نبود و آنان نیک می‌دانستند که ستمگر و ستمدیده چه کسی است و داستان هنوز برای مردم کوفه و دیگران روشن نشده بود تا بدانند که او ستمدیده و مظلوم است یا دیگران، از این رو به آنان یادآور می‌شود تا به سمت وی حرکت کنند، آنگاه بین او و دشمنان داوری کنند و در نتیجه یا او را کمک کنند و یا از او بخواهند تا به راه حق برگردد (محمدی مقدم و نوایی، ۱۳۷۵: ۵ / ۳۲۱). امیرکلام در نامه مذکور با شگردی خاص، هم خود در گفتارش اصول و قواعد ادب را رعایت کرده و هم به صورت غیرمستقیم کوفیان را متوجه عدم رعایت حریم ادب نموده و آنها را سرزنش می‌نماید.

این شگرد نیز در جایی که صاحب سخن برآن بوده تا در باب بی‌دینی و دنیاپرستی منافقین و غاصبین سخن گوید، بکارگرفته شده است، آنجا که آمده: «ما تَنْتَظِرُونَ بِنَصْرِكُمْ رَبِّكُمْ؟ أَمَا دِينَ يَجْمَعُكُمْ؟ وَ لَأَحْمِيَّةٌ تُحْمِسُكُمْ؟» (خطبه/۳۹)؛ ای ناکسان برای چه درانتظارید و چرا برای یاری دین خدا گامی بر نمی‌دارید دینی کو که فراهم‌تان دارد، غیرتی کو تا شما را به غضب آرد؟» و نیز می‌فرماید: «أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ عَوْضًا؟ وَ بِالذُّلِّ مِنَ الْعِزِّ خَلْفًا؟» (خطبه/۳۴)؛ آیا به زندگانی این جهان، به جای زندگانی جاودان خرسندید و خواری را بهتر از سالاری

می‌پسندید؟». مشاهده می‌شود که امام علیه السلام در برخورد با کسانی که اصرار به قبضه کردن حکومت و حفظ مقام و موقعیت رهبری خود دارند پرسشی را مطرح ساخته که خود به پاسخ آن واقف است و تنها در قالب استفهام، بی‌دینی و بی‌غیرتی و نیز ذلالت‌شان را زیرسوال برده است و آنان را مورد سرزنش قرار داده تا کلامش را در مظهر ذم ظاهر سازد.

درجایی دیگر امام علیه السلام برای مبالغه در گمراهی و خدعه و نیرنگ و فساد بنی‌امیه این‌گونه آنان را مورد پرسش قرار می‌دهد تا هم کلامش را از رکاکت و ناسزاگویی مذهب گرداند و هم اوصاف ناپسند و کارهای ناشایستشان را به آنان متذکر شود: «أَيْنَ تَذَهَبُ بِكُمْ الْمَذَاهِبُ وَ تَتَّبِعُهُ بِكُمْ الْغِيَاہِبُ وَ تَخْدَعُكُمْ الْكُؤَادِبُ وَ... (خطبه/۱۰۸)؛ این مذہب‌های گونه‌گون شما را به کجا می‌کشاند و این تاریکی‌ها تا به کی در گمراهی‌تان می‌نشانند و تا چند دروغ‌ها به راه فریب‌تان می‌خوانند...؟»، چنین برمی‌آید که در بطن این تعابیر اوصاف و خصائص ناپسند بسیاری نهفته است که امام علیه السلام از تصریح به آن پرهیز کرده است و در قالب تجاهل العارف و استفهام تقریری مخاطب را به آن مفاهیم رهنمون می‌سازد. می‌خواهیم بگوییم: فرق است بین این‌که گفته شود شما گمراهید، سرگشته در ظلمت و تیرگی هستید، با دروغ پردازی فریفته شدید و... تا این‌که ساختاری بکار رود که متکلم در اینجا آن را بکار بسته است. بی‌گمان حضرت خواسته با کار بست شگرد تجاهل العارف، ضمن پرهیز از صراحت در اتهام، مخاطبین کلام به‌خود بیابند و دست از اموری که زینده‌شان نیست بردارند؛ اگر به صراحت آنان متهم به این امور می‌شدند شاید به نوعی در نظر آنان کارشان به پایان رسیده بود، اما ساختار ارائه شده به آنان القا



می‌کند که هنوز امید اصلاح و هدایتشان وجود دارد؛ که البته حضرت قصدی جز این هم نداشته است (نجفی ایوکی و دیگران، ۱۳۹۴: ۱۲۱).

یا درجایی دیگر از مردم جاهل و دنیاپرست که زینتهای دنیوی آنان را از یاد آخرت بازداشته، این‌گونه سخنش را بیان کرده است: «فَأَنَّى تُؤَفِّكُونَ؟ أَمْ أَيْنَ تَصْرَفُونَ؟ أَمْ بِمَاذَا تَعْتَرُونَ؟» (خطبه/۸۳)؛ پس کی باز می‌گردید و به کجا می‌روید و فریفته چه هستید؟». از این عبارات چنین استنباط می‌شود که حضرت حماقت و جهالت و کوردلی مردم دنیا پرست را در قالب استفهام و با شگرد تجاهل العارف به مخاطب القا می‌کند بی‌آنکه واژگان رکیک و بی‌ادبانه بر زبان آرد یا در بستر متن جای گیرد.

همچنان‌که در تحقیر کردن مغیره پسر اخنس یکی از منافقانی که به عثمان گفت: من او (علی) را کفایت می‌کنم - آورده است: «أَنْتَ تَكْفِينِي؟» (خطبه/۱۳۵)؛ آیا تو مرا کفایت می‌کنی؟». حضرت جانب ادب را رعایت کرده و در جواب ضعیف نفسی که حماقت و پستی براو چیره شده پاسخی داده است که بی‌لیاقتی و حقارتش را در پرتو آرایه تجاهل العارف به تصویر کشیده است. به بیان ساده‌تر، بسنده نمودن به استفهامی که دلالت بر تحقیر می‌نماید و عدم تصریح به حقارت‌ها و اوصاف ناشایست، گونه‌ای از مؤدبانه صحبت نمودن است (همان).

از نکات دیگری که موجب ارائه این فن می‌شود، می‌توان به مبالغه در مدح، تعظیم، تحقیر و... اشاره کرد که در این مجال به بعضی از آنها اشاره می‌شود: الف) - مبالغه در تعجب مانند سخن حضرت علیه السلام در خطبه (۱۰۵): «ما لی أریکم أشباحا بلا أرواح، و أرواحا بلا أشباح؛ چیست که شما را چون کالدهایی می‌بینم بی‌جان، و جان‌هایی بی‌کالبد»؛ مفسر بزرگ شیعه ابن میثم در این باره می‌گوید: امام علیه السلام

آنان را به سبب اینکه از خرد خود سود نمی‌برند، و با موعظه و یادآوری به جنبش در نمی‌آیند به جمادهای بی‌روح تشبیه فرموده چنان‌که خداوند متعال فرموده است: ﴿كَأَنَّهُمْ خُشْبٌ مُسْنَدَةٌ﴾ (منافقون: ۴)؛ و فرموده است: و ارواحا بلا أشباح؛ توجیهاات مختلفی در این باره شده است: ۱. این جمله و جمله پیش اشاره به نقصان و کمبود آنان دارد، یعنی برخی از آنها مانند پیکرهای بی‌جانند و برخی دیگر که جانی در تن و اندکی فهم دارند، توان این را ندارند که به جنگ پردازند و به همراه آن حضرت پیکار کنند و همچون جان‌هایی هستند که فاقد بدنند، بنابراین این مردم برخی در راه افراط و زیاده‌روی و برخی دیگر در طریق تفریط و تقصیرند.

۲. برخی گفته‌اند مراد این است که این مردم اگر دچار بیم و هراس شوند هوش و خرد خود را از دست می‌دهند و همچون کالبدهایی بی‌جان می‌شوند و اگر ایمنی یابند کارهای خود را رها و فرصتها و مصالح اسلام را ضایع می‌کنند و به مانند ارواحی می‌شوند که هیچگونه تعلق مادی و نیاز به لوازم جسمانی ندارند. (محمدی‌مقدم و نوایی، ۱۳۷۵: ۷۷/۳)

ب)- برای مبالغه در تحقیر مانند کلام حضرت در خطبه (۲۲): «یا خبیئۃ الدّاعی من دعا و إلام أجب؛ وه که چه بانگ ناهنجاری. وه چه دعوت کننده زیانکاری، مرا چه که پاسخ دهم؛ در تفسیر ابن‌میثم آمده است: این جمله به منزله تعجب از فریبکاری بزرگی است که دعوت کنندگان مردم برای جنگ با آن حضرت به راه انداخته بودند، و جمله «من دعا» و «ما اجب»، پرسشی است برسبیل تحقیر دعوت‌شدگان به جنگ و یارانشان؛ زیرا مردم عوام و بی‌اراده را جمع کرده بودند و دعوت برای یاری چیزی می‌کردند که باطل بود». (همان، ۶۶۸/۱)

#### ۴-۴. عدم تصریح به نام افراد

اسلوب حضرت علی علیه السلام در برخی از مواضع با توجه به مقتضای کلام به گونه‌ای است که از بیان نام منافقین خودداری کرده و تنها به وصف اخلاقیات آنان پرداخته و کلامش را از بیان مستقیم اسم آنان پاک داشته است، یعنی بهره‌گیری از شگردی که در بلاغت مسلمین از آن به عنوان «استهجان التصریح بالاسم» یاد کرده‌اند و همواره در سخن‌آرایی مورد خواست و تاکیدشان بوده است (تفتازانی، ۱۴۱۶: ۴۷). این اسلوب بیانی حضوری فعال در متن نهج البلاغه دارد که عموماً هم با دو کارکرد سیاسی-اخلاقی آمده است؛ بدین معنی که امام علیه السلام برای حفظ وحدت و ترقی اندیشه‌های اسلامی به شکل صریح از ذکر نام برخی از افراد پرهیز کرده و تنها با ذکر اوصاف و اعمالشان آنها را مورد نکوهش و سرزنش قرار داده است. به عنوان نمونه (در نامه ۲۵) آمده: «وَزَعَمْتَ أَنَّ أَفْضَلَ النَّاسِ فِي الْإِسْلَامِ فُلَانٌ وَ فُلَانٌ؛ و گمان بردی که برترین مردم در اسلام، فلانند و فلان». در اینجا منظور امام علیه السلام ابوبکر و عمر است که آنها را در قالب ابهام بیان داشته و از تصریح به نامشان پرهیز نموده است تا جانب ادب رعایت شود.

از همین مورد است آنجا که در ادامه خطبه فوق آورده: «مِنَّا أَسَدُ اللَّهِ وَ مِنْكُمْ أَسَدُ الْأَحْلَافِ؛ اسدالله از ما و اسدالاحلاف از شما». منظور حضرت از اسدالاحلاف ابوسفیان که چون قبائل گوناگون را سوگند داد تا با رسول خدا بجنگند و او را به مسخره، شیرسوگندها نامیدند. مشاهده می‌شود که امام علیه السلام کلامش را از

تصریح به اسمش منزّه ساخته است و با رعایت اصول ادب در قالب طعن او را مورد استهزاء و تحقیر قرار داده است. لازم به ذکر است مراد از اسدالله همان حمزه عموی پیامبر است که به ادعای مشخص بودن از ذکر نامش پرهیز شده است. (همان، ۴۸)

باید گفت امام علیه السلام در موارد بسیاری سخنش را از بیان مستقیم نام غاصبین و مخالفین منزّه ساخته است که نمونه‌ای دیگر از آن (خطبه/۵۷) جایی است که در مورد معاویه بدون اینکه نامش را ذکر کند، چنین می‌گوید: «همانا پس از من مردی بر شما چیره شود، که گلویی گشاده دارد و شکمی فراخ و برون افتاده. بخورد هرچه یابد و بجوید آنچه نیابد».

روشن است که حضرت سخنش را در کمال ادب، بیان ساخته و صراحتاً نام معاویه را بر زبان نیاورده است، بلکه با بیان اوصاف او، مخاطب را به فرد مورد نظر خویش رهنمون ساخته است. از همین مورد است جایی که مولا (نامه/۷) می‌فرماید: «وَكِتَابُ امْرِئٍ لَيْسَ لَهُ بَصَرٌ يَهْدِيهِ وَلَا قَائِدٌ يُرْشِدُهُ؛ نامه کسی که نه بینایش هست تا راهیش بنماید و نه پیشوایی تا ارشادش فرماید.» در واقع امام علیه السلام در پی افشای هتاک‌های معاویه و خلق و خوی پنهان نفاق او و بی‌لیاقتی وی در امر خلافت است، بدون اینکه کلامش را با آوردن نام وی آلوده سازد.

حضرت در جایی دیگر (خطبه/۳) که روی سخنش با غضب کنندگان خلافت است از تصریح نام آنان ابا داشته و آورده است: «خلافت را چون شتری ماده دیدند و هر یک به پستانی از او چسبیدند و سخت دوشیدند و تا توانستند نوشیدند، سپس آن را به‌راهی درآورد ناهموار، پرآسیب و جان آزار، که رونده در آن هر دم به سر درآید

و پی‌درپی پوزش خواهد و از ورطه به درنیاید. سواری را مانست که بر بارگیر  
توسن نشیند، اگر مهارش بکشد، بینی آن آسیب بیند و اگر رها کند سرنگون افتد و  
بمیرد. به خدا که مردم چونان گرفتار شدند که کسی بر اسب سرکش نشیند و آن  
چارپا به پهنای راه رود و راه راست را نبیند».

بنابراین صاحب متن در فرازهای فوق و ذیل بسیاری از موارد دیگر با رعایت  
اصول ادب در قالب صنعت بلاغی استهجان التصریح بالاسم با توجه به مقتضای  
کلام از بیان صریح و مستقیم نام افراد خودداری و آبرو و شخصیتشان را حفظ  
کرده و کلامش را بدون آنکه با آوردن نام آنها آلوده کند، مخاطب را به شناخت و  
آگاهی از نامشان رهنمون کرده که تمام موارد یاد شده با واقعیت مطابقت دارد.

مشاهده می‌شود که این خطبه شکوه از عمر و ماجرای خلافت اوست که امام علیه  
السلام از آوردن نام او رویگردان شده؛ چرا که ایشان شخصیت بارز دین اسلام  
است. لذا به مقابله با جریانات منحرف و مخالفین خلافت چه در بعد اندیشه‌ای و  
چه در بعد سیاسی و اجتماعی می‌پردازد؛ اما آنچه که در سبک بیانی نهج‌البلاغه  
مبرهن است این است که حضرت، دین اسلام را دینی اجتماعی می‌داند لذا  
در کلامش جانب ادب را رعایت می‌کند تا اثرات روانی آن در مصالح اجتماعی و  
تربیتی و دینی تاثیرگذار باشد. سخن حضرت درباره عائشه نیز در همین مجال  
است: «شما سپاه زن بودید و از چهارپا پیروی نمودید». (خطبه/۱۳) پرواضح  
است که حضرت ضمن نکوهش اصحاب جمل، باز جانب احترام همسر پیامبر  
صلی الله علیه و آله را داشته و با عدم تصریح به نام وی، آبروی ایشان را حفظ  
کرده و پرده‌داری نکرده است. این شیوه سخن حتی در خصوص عدم تصریح به نام

برخی از کفار و منافقان نیز جاری شده است. به عنوان نمونه حضرت درجایی آورده: «اما یکی (سعد ابن ابی وقاص) از کینه راهی گزید و دیگری داماد خود (عبدالرحمن بن عوف)، را بهتر دید و این دوخت و آن برید، تا سومین به مقصود رسید». (خطبه/۳)

#### ۴-۵. استهزاء و تهکم

یکی دیگر از اسلوب‌های ادب در کلام استفاده از روش بیانی تهکم یا سخریه است. این روش نه صرفاً برای فکاهه یا خندانندن مخاطب، که با دوری جستن از واژگان ناخوشایند و اهانت لفظی علاوه بر ادب کلام، نوعی بیداری مخاطب را نیز به دنبال دارد. به بیانی دیگر، آن است که متکلم نکوهش انسانی را قصد کند سپس مقصود خویش را به صورت استهزاء و هزل درآورد (ابن قرقماس، ۱۹۷۱: ۲۱۵)، مانند این آیه از قرآن: ﴿فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾ (آل عمران: ۲۱؛ توبه: ۳۴)؛ بشارت بده کافران را به عذابی دردناک. پرواضح است که خداوند لفظ (بَشِّر) را برای خبر دادن عذاب به منافقان و مشرکان به کار برده است و این نوعی تهکم به مخاطب است که کلام را از الفاظ رکیک و زشت مطهر ساخته است.

نمونه تهکم در کلام حضرت علی علیه السلام نیز نمایانگر قدرت والای ایشان در بیان مفاهیم توبیخی و سرزنشگر با الفاظی زیبا و نیکو است تا کلامش را از هرگونه واژگان سخیف دور نگه داشته و بیداری مخاطبش را برانگیزاند تا به بازانندیشی در امر خلافت پردازد. آنجا که امام علیه السلام در مورد غصب کنندگان خلافت می‌فرماید: «فَاِذَا عَجَبًا بَيْنَا هُوَ يَسْتَقِيلُهَا فِي حَيَاتِهِ، اِذْ عَقَدَهَا لِاٰخَرِ بَعْدَ

وَفَاتِهِ لَشَدًّا مَا تَشَطَّرَا ضَرَعَيْهَا! (خطبه/۳)؛ شگفتا کسی که در زندگی می‌خواست خلافت را واگذارد، چون اجلش رسید کوشید تا آن را به عقد دیگری درآورد. خلافت را چون شتری ماده دیدند و هر یک به پستانی از او چسبیدند و سخت دوشیدند و تا توانستند، نوشیدند». همچنان‌که از متن برمی‌آید امام علیه السلام با ریشخندی تلخ، به مسأله سوء استفاده از امر خلافت اشاره دارد و در قالب سخریه غصب‌کنندگان حکومت را زیرسوال برده و به ترسیم گویای شخصیت آنان پرداخته است. توضیح اینکه حضرت به‌جای اینکه کارهای زشت و سوء استفاده‌های شخص مورد نظر را یک به یک برای مخاطب ذکر کند و متن خود را با تصریح به این مسائل به درازا بکشاند با کاربست تعبیری تهکم‌آمیز مرادش را به مخاطب القا کرده است.

همچنین صاحب متن با کاربست تهکم و سخریه و با رعایت اصل ادب، از نابخردان و غارتگران بیت المال چنین می‌پرسد: «مَا بِالْكُمْ؟ مَا دَوَاؤُكُمْ؟ مَا طِبُّكُمْ؟ الْقَوْمُ رِجَالٌ أَمْثَالُكُمْ. أَقُولًا بَغَيْرِ عَمَلٍ؟...» (خطبه/۲۹)؛ دردتان چیست و دارویتان کدام است و شما را چه عادت و مرام است آخر شامیان هم، چون شمایند. این همه گفتار بی‌کردار بی‌پروا و ناپرهیزکار و در غیر حق طمعکار؟». همان‌گونه که از سیاق کلام بر می‌آید متکلم سعی در برجسته نمودن نقاط ضعف آنان و اظهار عیوبشان دارد به‌گونه‌ای که آن را در قالب استفهام بیان کرده و ریشخندگونه، آنان را به بیمار و معیوب بودن توصیف می‌کند، بی‌آنکه واژگان رکیک و دور از ادب را در کلام دینی و تربیتی خود جای دهد. (نجفی ایوکی و دیگران، ۱۳۹۴: ۱۲۳)

## ۴-۶. ایجاز

ایجاز، بیان کردن مطلبی با کمترین تعداد الفاظ ممکن و سبب حسنش آن است که برچیره دستی و توانمندی کامل متکلم برفصاحت دلالت می‌کند و بردونوع است: ایجاز قصر مانند این کلام قرآن: ﴿فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ﴾ (حجر: ۹۴) و نیز آیه: ﴿خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ﴾ (اعراف: ۱۹۹)، و در نهج البلاغه تمام خطبه/۲۱ به این صنعت ادبی اشاره دارد: «منزلگاه آخرین پیشاپیش شماسست و مرگ سرود خوانان در پس. سبکبار باشید تا زودتر برسید که پیشرفتگان را بداشته‌اند و درانتظار رسیدن شما نگاه داشته‌اند». همچنین از بهترین مصادیق ایجاز قصر جمله ذیل است که او را از توحید و عدل پرسیدند، فرمود: توحید آن است که او را به‌وهم درنیاری و عدل آن است که او را بدانچه درخور نیست متهم نداری. (حکمت/۴۷۰)

قدر مسلم آن است که امام علیه السلام که خود سرچشمه بلاغت است در ترک کاربرد الفاظ زشت و رکیک از تکنیک ایجاز بهره برده است؛ لذا از یک طرف از تصریح به جزئیات و بیان تعابیر رکیک و قبیح دوری جسته و از طرف دیگر برای رعایت ادب بیانش با توجه به مقتضیات کلامی، به حذف واژگانی می‌پردازد که علاوه بر منزّه ساختن کلام از بیان مطالب ناشایست، مخاطب را نیز در دایره‌ای گسترده‌تر دخالت می‌دهد تا آنچه را که به ذهنش خطور می‌کند در برابر محذوفات کلام قرار دهد؛ این است که کلامش را در اوج ایجاز بیان می‌دارد و معروفترین



نوع ایجاز که همان ایجاز قصر و ایجاز حذف است، به وفور در بیانات ایشان مشاهده می شود که به آن پرداخته شد.

نمونه ای دیگر از این نوع اسلوب کلام امام علیه السلام جایی است که آورده است: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي رَمَزَاتِ الْأَلْحَاطِ وَ سَفَطَاتِ الْأَلْفَاطِ وَ سَهَوَاتِ الْجَنَانِ وَ هَفَوَاتِ اللَّسَانِ (خطبه ۷۸)؛ خدایا بر من بیخشی نگاه‌هایی را که نباید، و سخنانی که به زبان رفت و نشاید، و آنچه دل خواست و نبایست، و آنچه بر زبان رفت از ناشایست». گفتنی است که ذکر صریح موارد گناه و مفاهیم ناپسند و ناهنجاری‌های اخلاقی، ادب کلام را از بین می برد؛ لذا حضرت با سبک ادبی والا و رعایت اسلوب ادب، به صورت سربسته کلیات این امور را بیان کرده و از بیان جزئیات آن، که به تعبیری ناهنجار می انجامد خودداری نموده، بی آنکه به اصل مقصود خدشه وارد کند؛ زیرا امام به جایگاه و شأن خود واقف بوده است. نکته دیگری که بیانش در اینجا ضرورت دارد، این است که در عین اینکه جانب ادب در این کلام رعایت شده، جامعیت و دربرگیری همه امور نیز مد نظر حضرت بوده است؛ زیرا اگر جزئیات بیان می گشت سخن به درازا می کشید و اختصار از بین می رفت.

مصدق دیگر، جایی است که امام علیه السلام، می فرماید: «وَمَا بَيْنَ بَيْنِ مَحَارِمِهِ مِنْ كَبِيرٍ أَوْ عَدَدٍ عَلَيْهِ نِيرَانُهُ، أَوْ صَغِيرٍ أَرَصَدَ لَهُ غُفْرَانُهُ (خطبه ۱)؛ و حرام‌هایی ناهمسان، با کیفرهایی سخت و یا آسان، گناهی بزرگ که کیفرش آتش آن جهان است و گناهی خرد که برای توبه کننده امید غفران است». امام علیه السلام در فراز یاد شده با نصب العین قرار دادن ادب گفتاری (لفظ) از برشمردن تمامی گناهان پرهیز نموده و در قالب ایجاز به صورت کلی بیان فرموده تا هم کلامش را از ترسیم مفاهیم

غیرمؤدبانه کرامت بخشد و هم ذهن مخاطب را به تحقیق وا دارد تا این نوع از گناهان را بشناسد و در ذهنش تثبیت شود.

می‌بینیم که حضرت راههای شیطان را ابهام‌گونه آورده تا هرگونه پلیدی و زشتی همچون فسادانگیزی، مشارکت در اموال و اولاد مردم، امر به فحشا و منکر و... را شامل شود که امام کلامش را از بیان صریح این‌گونه تعابیر زشت و رکیک به‌دور داشته و جانب ادب را با تکنیک ایجاز‌گویی درکلامش پیاده کرده است. آری درکلی‌گویی و سربسته سخن راندن نیز ضمن اینکه اصل جامعیت و شمول حاصل می‌گردد، با توجه به مضمون و سیاق جمله - عموماً با بار منفی - جانب ادب کلام نیز رعایت می‌شود. یا در جایی که بحث از رذیلت‌ها و فساد اخلاقی است صاحب سخن به‌گونه‌ای کلی بیان می‌کند که ضمن جامعیت سخن، مقصودش را با ادب گفتاری ابراز دارد و از آوردن تعابیر ناهنجار پرهیز کند، از جمله نامه (۲۶) حضرت که به فرماندار اصفهان می‌نویسد: «أَمْرَةٌ بِتَقْوَى اللَّهِ فِي سَرَائِرِ أَمْرِهِ وَ خَفِيَّاتِ عَمَلِهِ؛ او را می‌فرمایم که از خدا بترسد در کارهای نهانش و کرده‌های پنهانش». در این خطبه عبارت «سَرَائِرِ أَمْرِهِ وَ خَفِيَّاتِ عَمَلِهِ» می‌تواند شامل هر نوع فساد اخلاقی باشد که در خفا صورت می‌گیرد که متکلم با اطلاع از جایگاه و مقام خود (عصمت امام) از بیان جزئی آن کراهت داشته و کلامش را منزله از الفاظ مستهجن و زشت آورده است.

صاحب سخن با رعایت اسلوب ادب با کاربست شگرد ایجاز آورده است: «المُجَاهِدُ الشَّهِيدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَعْظَمِ أَجْرًا مِمَّنْ قَدَرَ فَعَفَّ» (حکمت/۴۷۴)؛ مزد جهادگر کشته در راه خدا، بیشتر نیست از مرد پارسا که معصیت کردن، تواند-

لیکن؛ پارسا ماند. با توجه به سیاق و بافت سخن، مفعول به فعل (قَدَرَ) گناه و آلودگی و بی‌عفتی و... است که البته متکلم آن را حذف نموده تا هر نوع از گناه و امر ناشایستی را دربرگیرد که البته عدم تصریح و حذف اعمال شده در سخن، ضمن در برگیرندگی، با اصول ادب نیز همسویی دارد. به بیان ساده‌تر درجایی که متکلم از تصریح به نام اشخاص نابکار سرباز می‌زند، هم جامعیت پیام مورد نظر است و هم رعایت اسلوب احترام و ادب.

### نتیجه‌گیری

۱. ادب لفظ نوعی «آشنایی‌زدایی» است؛ زیرا متکلم می‌کوشد سخن خود را به گونه‌ای بیاورد که از کلام مرسوم و متداول فاصله گیرد، با این ذهنیت که گاهی اوقات ایراد سخن به شیوه متداول از لحاظ اخلاقی، متکلم بلیغ را به نوعی دچار چالش بی‌اخلاقی و پرده‌داری می‌کند. درپرتو این مسأله باید پذیرفت که ادب گفتاری، پیوندی ناگسستنی با بلاغت دارد و شاید بتوان آن را «اخلاق بلاغی» نامید. از آنجایی که رعایت ادب گفتاری نیاز به تفکر و اندیشه دارد، مخاطب نیز برای کشف آن، چاره‌ای جز اندیشه‌ورزی ندارد.

۲. امام علی علیه السلام نه به حکم اینکه امام شیعیان است، بلکه بدان جهت که انسانی است متأثر از تعالیم قرآن و شیوه‌های تربیتی آن، جدای از اینکه به ادب درگفتار (لفظ) و حفظ آبروی انسانها فرا می‌خواند و بر آن اصرار دارد، در عمل نیز خود به این اصل مهم پایبند بوده و هیچگاه در تبیین موضوعات یا توصیف

شخصیت‌ها پرده‌داری نکرده است. به دیگر بیان، امیر بیان به پیروی از کلام خداوند متعال و تحت تأثیر ادب قرآنی، در ایراد کلام، جانب ادب را نگه داشته و حتی در برابر دشمنان و هنجارشکنان، با سبک خاص خود، آبروی کسی را نریخته است؛ از آنروی که حضرت قصد بیدارسازی و تربیت مردم را داشته است.

۳. حضرت گرچه در فضایی پر از فریبکاری، دورویی، پیمان‌شکنی و... به‌سرمی‌برده و شرایط می‌طلبید که وی در مقام دفاع از دین مبین اسلام و شخصیت خود، که حقش پایمال شده بود و به‌نوعی استخوان در گلو داشت - دشمنان اسلام و غاصبان حکومت و نابکاران زمانه را با زشت‌ترین واژگان به تصویر بکشد؛ اما هیچ‌گاه با علم به جایگاه و شأن مقام خویش چنین نکرد، بلکه کوشیده با هنرنمایی بالا، سخن را به‌گونه‌ای بیان کند که آن مفاهیم زشت و ناشایست در گفتار نیاید اما به ذهن مخاطب برسد و به وی القا شود.

۴. توان سخنوری علی علیه السلام و اشراف بی‌نظیر وی بر بلاغت و شگردهای بلاغی سبب شده تا او به کمک فنونی همچون کنایه، تجاهل العارف، عدم تصریح به نام شخصیت‌های منفی و... در تمامی مسائل، حتی در توصیف دشمنان سرسخت اسلام و به ویژه در بیان مسائل زناشویی، با رعایت اصل مهم ادب لفظ، گفتارش را تعالی بخشد و آن را از رکاکت لفظی و بد زبانی منزه دارد.

منابع:

قرآن حکیم.

۱. نهج البلاغه، ترجمه شهیدی، سیدجعفر، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهاردهم، ۱۳۷۸ش.
۲. ابن میثم، کمال الدین میثم بن علی بن میثم بحرانی، شرح نهج البلاغه، بی‌جا، چاپ دوم، ۱۳۶۲.
۳. ابن‌ابی‌الاصبع مصری، بديع القرآن، ترجمه و تحقیق: دکتر سید علی میرلوحی، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸ش.
۴. ابن‌ابی‌الحدید، عزالدین ابوحامد، شرح نهج البلاغه، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، قم: کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، چاپ اول، ۱۳۳۷ق.
۵. ابن فارس، أحمد بن فارس، مقایس اللغة، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۴ق.
۶. ابن قرقماس، ناصرالدین محمد، زهرالربیع فی شواهد البدیع، تحقیق: مهدی أسعد عرار، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۹۷۱م.
۷. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت: دار الفکر، چاپ سوم، ۱۴۱۴ق.
۸. تفتازانی، سعدالدین، مختصر المعانی، قم: مؤسسه دار الفکر، ۱۴۱۶ق.
۹. جرجانی، عبدالقاهر، اسرار البلاغه، ترجمه جلیل تجلیل، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۶ش.
۱۰. جرجانی، عبدالقاهر، دلائل الاعجاز قرأه و علقه: محمود محمد، قاهره: المکتبه الخانجی، ۲۰۰۴م.
۱۱. جعفری، محمد تقی، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۷ش.
۱۲. جوادی آملی، عبدالله، تفسیر تسنیم، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۹.
۱۳. حسین، عبدالقادر، القرآن و الصور البیانیة، بیروت: عالم الکتب، ۱۴۰۵ق.

۱۴. خاقانی، محمد، *جلوه‌های بلاغت در نهج البلاغه*، قم: بنیاد نهج البلاغه، ۱۳۷۶ش.
۱۵. طباطبایی، محمدحسین، *تفسیرالمیزان*، ترجمه محمد باقر موسوی، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، چاپ پنجم، ۱۳۷۴ش.
۱۶. طریحی، فخرالدین بن محمد، *مجمع البحرين*، تهران: انتشارات مرتضوی، چاپ سوم، ۱۳۷۵ش.
۱۷. فیومی، أحمدبن محمد، *المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر*، قم: موسسه دارالهجره، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق.
۱۸. محمدی ری شهری، محمد، *دانش نامه میزان الحکمه*، قم: موسسه دار الحدیث، ۱۳۸۴ش.
۱۹. محمدی مقدم قربانعلی و نوایی یحیی زاده علی اصغر، *ترجمه شرح نهج البلاغه ابن میثم*، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ اول، ۱۳۷۵ش.
۲۰. معین، محمد، *فرهنگ معین*، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۱ش.
۲۱. مغنیه، محمد جواد، *فی ظلال نهج البلاغه*، بیروت: دارالعلم للملایین، چاپ سوم، ۱۳۵۸.
۲۲. نجفی ایوکی، علی، *گونه‌های نزاهت در نهج البلاغه*، فصلنامه پژوهشنامه نهج البلاغه، شماره ۱۲، زمستان ۱۳۹۴.
۲۳. نویری، احمد بن عبد الوهاب، *نهایه الارب فی فنون الادب*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴.
۲۴. هاشمی خویی، میرزا حبیب الله، *منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه*، تصحیح: سید ابراهیم میانی، تهران: مکتبه الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۳۵۸ق.
۲۵. نرم افزار دانشنامه علوی.